فهرست

[اشاره 1](#_Toc460864402)

[نیاز به دین 1](#_Toc460864403)

[ارتباط دنیا با آخرت 2](#_Toc460864404)

[نمونه‌های استکشاف گزاره‌های توصیفی 3](#_Toc460864405)

[تئوری‌های تبعیت احکام للملاکات 4](#_Toc460864406)

[قواعد پایه احکام 5](#_Toc460864407)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# اشاره

گفتیم که نظریه عرضه گزاره‌ها و نظریات علوم اجتماعی و انسانی یا علوم دیگر بر متون دینی را آغاز کردیم.

در حقیقت در این نظریه رویکردها یا دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که می‌شود کیف آن‌ها را در سه رویکرد و دیدگاه کلان قرار داد:

1- رویکرد این است که نفی این دیدگاه است.

2- برخورد اثباتی آسان و حداکثری با این رویکرد است.

3- رویکرد سوم این است که این نظریه علی‌الاصول درست است، البته اقتضائات و شرایط و ضوابطی دارد که خیلی هم آسان نیست و نباید هم سهل گرفت، این طیف این دیدگاه‌ها را در این چهارچوب رویکردی می‌توان قرار داد که ما مدافع رویکرد سوم هستیم، می‌گوییم این نظریه معقول است و منتهی یک ضوابط و محدودیت‌هایی دارد که باید آن‌ها را هم توجه کرد.

در مقام تبیین نظریه گفتیم که مفروضاتی که مبنای این نظریه در دین‌شناسی ما هست، واضح بکنیم، این نظریه مبتنی بر یک دین‌شناسی خاصی است که این دین‌شناسی اصول و قواعدی دارد، مجموعه بیست یا سی عدد اصول پایه‌ای که در فلسفه فقه یا اجتهاد هست، درواقع مبانی و مفروضات دین‌شناسی است که این نظریه را نتیجه می‌دهد.

## نیاز به دین

گفتیم که زبان دین، زبان واقع‌نماست، انتظار و نیاز به دین آن فرضیه و نظریه‌ای بود که گفتیم، اصل این است که هر چه در متون و منابع آمده است، از موضع مولوی است، هم واقع را می‌گوید و هم این واقع به‌نوعی با آن اغراض دینی در ارتباط است، یا فهم آن واقع یا کاربست آن در توصیه‌ها دخالت در آن اغراض دینی و الهی دارد.

در تکمیل اصول قبلی این نکته است که در اینکه غرض شارع از معارف خود آخرت است یا دنیا؟ اگر حتی بگوییم غرض شارع فقط تنظیم آخرت است، بازهم نمی‌توانیم بگوییم شارع در دنیا تصرف نکند، برای اینکه شکی نیست دنیا با آخرت در ارتباط است و شناخت این نوع ارتباط هم در دست ما نیست، لذا اگر شارع ورود پیدا بکند، اصل را بر این باید گرفت که در حیطه کاری خودش است، از موضع مولوی‌ات ورود پیداکرده است.

ما آنچه می‌دانیم این است که شارع آخرت را می‌خواهد تنظیم بکند، سعادت از قبر به بعد را می‌خواهد تنظیم بکند، نتیجه‌ای که از این گرفته می‌شود این است که هرچه در تعالیم دین از توصیفی و تجویزی آمده و ما می‌فهمیم و می‌دانیم که مربوط به آنجاست، دینی می‌شود و موردقبول است، هر چه که مربوط به دنیاست، به‌عنوان یک ارشاد می‌گوید، مثل روایات طبی.

این استدلال دو جواب دارد:

1- کسی بگوید که دین«**لِيَقومَ النّاسُ بِالقِسطِ**»[[1]](#footnote-1) را دارد و این فرد این‌ها را هم اهداف اصلی بگیرد؛ یعنی تنظیم روابط را به‌عنوان یک هدف اصلی در کنار و قسیم اهداف اخروی بگیرد، کسی که این نظریه را می‌گوید باید دفاع هم بکند، بگوید که این اهداف دنیوی؛ اهدافی در عرض اهداف اخروی است.

2- جواب دوم و ما هم قبول داریم، این است که، ما می‌گوییم حتی اهداف اخروی؛ اهداف غائی و اصلی است، اما یک قاعده‌ای داریم که نمونه‌های فراوان دارد و آن این است که، رفتارهای امروز ما با آن حیات معنوی امروز و حیات ماوراء طبیعی و ماوراء دنیا، در یک ارتباطاتی است، یک شبکه ارتباطی بسیار قوی و پیچیده است و این‌ها بر یکدیگر اثر می‌گذارند، رفتارهایی که اثر مثبت یا معکوس دارد در حیات معنوی و درنتیجه در حیات اخروی، در این قانون یا ما می‌توانیم اثبات بکنیم که همه رفتارهای ما یک ارتباط دارد یا اگر این را هم اثبات نکنیم، دایره ارتباط رفتارهای ما با حیات معنوی و درنتیجه حیات اخروی، بسیار وسیع و گسترده است.

## ارتباط دنیا با آخرت

قانون دوم از باب «**عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ**»[[2]](#footnote-2) است که ما احاطه بر این روابط نداریم، بسیاری از این بخش‌ها مکشوف ما نیست و نیاز به دین هم برای این است که دنیا با آخرت یک ارتباط است که:

1- ارتباط گسترده است.

2- ارتباط پیچیده و غامض است که به‌آسانی بشر نمی‌تواند بر آن احاطه پیدا کند.

نکته سوم این است که دراین‌ارتباط، تزاحمات هم مزید بر پیچیدگی این ارتباط است، با این سه مقدمه می‌گوییم که نیازمان به دین برای این است که درواقع نقشه را درست تنظیم کند که در آنجا به مشکلی برنخوریم.

میزان ورود شرع را ما نمی‌توانیم تعیین بکنیم، آنچه در کتاب و سنت می‌آید اصل این است که برای سعادت بشر است، برای این است که، ما به آن غایت دسترسی پیدا بکنیم و به حیات معنوی و طیبه راه بیابیم، اما مکانیز و سازوکارهایش را غالباً نمی‌دانیم و دین هم برای همین آمده است و اصل در متون دینی این است که از موضع مولوی همین روابط را تنظیم می‌کند، در مقدمات یک بخش‌هایش و در نظام اجتهادی ما به این قواعد و اصول می‌رسیدیم، این سه یا چهار قاعده که در مورد ارتباط دنیا و آخرت ذکر کردیم، از متون کتاب و سنّت و اصالة المولویه الّا ما خرج بالدلیل قابل‌استفاده است، وقتی این مطلب را بگوییم؛ پاسخ آن سؤال و آن شبهه این است که این نظام و شبکه گسترده و پیچیده و غامض؛ نیاز به دین دارد و در دین اقلّی و اکثری قانونی ندارید که بگویید مثلاً اقلّی بریم، بلکه تابع این است که باید سراغ متون و منابع و با روش اجتهادی این مطالب را بفهمیم و مبنای فکر و فهم و باور و شناختت قرار بدهی.

### نمونه‌های استکشاف گزاره‌های توصیفی

مبنایی که اشاره شد این بود که؛ گزاره‌هایی توصیفی که در فضای علم بتواند مورد سؤال قرار بگیرد و موردتوجه قرار بگیرد، این گزاره‌ها چند طور می‌شود استکشافش کرد:

1- گزاره‌های توصیفی است که هم‌وزن گزاره‌های در علوم قرار دارد و در آیات و روایات مشاهده می‌شود، گزاره‌های توصیفی مصرح، لازم نیست که همه‌اش دلالت‌های قطعی واضح داشته باشد، همان‌طور که در نظریات علمی هم نظریات قطعی نداریم، گاهی وضوح دارد و گاهی نیاز به اجتهاد دارد، یک مقدار فرار از این نظریه به خاطر این است که؛ اجتهاد درست را در این گزاره‌ها بکار نمی‌برند و یک تک گزاره‌ای با یک برداشت اولیه بیان می‌کند و بعد می‌گوید با این علم مقایسه بکنید، این نظریه علمی را تایید یا رد می‌کند، امّا ما در گزاره توصیفی که می‌گوییم منظور ما گزاره توصیفی که با روش اجتهادی به دین نسبت داده می‌شود، مهم این بود که گزاره‌های فقهی ما در درون خودشان مستلزم انواع گزاره‌های توصیفی هستند، بحث ملازمه‌ای که در اصول مطرح کردیم، برای اینکه مفروض ما این است که؛ احکام تابع ملاکات است، نه ملاک در مصلحت در امر، بلکه مصلحت و مفسده در متعلق است، این‌یک اصل مهم است که ما به این اصل معتقدیم، اینجا هم اصل این قانون را هم تأکید می‌کند، اصل تبعیت «احکام للملاکات الواقعیه فی المتعلقات» است، البته معنایش این نیست که گاهی قرینه داریم که این مصلحت و مفسده در امر و انشاء امثالهم است، این را هم نفی نمی‌کنیم برای اینکه گاهی وجود دارد، مثل بخش‌هایی از قصه حضرت موسی و حضرت خضر و ....، ممکن است که مصلحتی در انشاء باشد، اصل این است که احکام تابع مصالح و مفاسد واقعیه در خود متعلق و موضوع است، اما اینکه امری بی ملاک و مصلحت باشد، ما این مطلب را بنا بر نظریه عدلیه قبول نداریم، اینکه امر تابع امر امتحانی یا امثالهم باشد، مصلحتی در انشائش باشد، ما نمی‌گوییم که در شرع نیست، ممکن است باشد، ولی اصل این نیست.

### تئوری‌های تبعیت احکام للملاکات

تبعیت احکام للملاکات شش یا هفت تئوری است که سه تئوری از آن مهم است:

1- تبعیت احکام للملاکات نیست، این خلاف نظریه عدلیه و مردود است.

2- تبعیت للملاکات است، امّا اعم از واقع یا انشاء است، این را هم قبول نداریم، برای اینکه اعم نیست.

3- اصل این است که مصالح و مفاسد واقعیه در متعلق، مبنای احکام است، این اصل است و استثناء هم دارد. به خاطر حواشی که هست مثل امتحان و دواعی جانبی، می‌گوییم امکان دارد، اما دلیل می‌خواهد، مقتضای اطلاقات این است، اصل این است که «الاوامر و نواهی و الاحکام تابعة للملاکات الواقعیه فی المتعلقات و الموضوعات» اما از این اصل می‌توانیم با یک قرینه‌ای خارج بشویم که مصلحت و مفسده در ذات عمل نیست، در حواشی و جوانب مسئله است، تبصره دیگری دارد و آن این است که؛ همه افعال تابع وجود مصالح و مفاسد نیست، بلکه اباحه هم هست که ممکن است مثلاً در اباحه لا اقتضائی در آنجا فقدان مصلحت و مفسده باشد، البته اباحه اقتضائی آنجا وجود التوازن مصلحت و مفسده است.

یک سلسله از مدالیل عقلی به نحو لزوم غیر بیّن، گاهی بیّن به معنای اعم است و گاهی به معنای اخص است و خیلی وقت‌ها این گزاره‌های شرعی نسبت به یک توصیفات بایر انواع استلزامات دارد.

اصلش ما معتقدیم که از گزاره‌های توصیفی با تجویزی کاملاً باهم گره‌خورده و اتصال دارند، البته در مدل این اتصال چند دیدگاه است، با این مقدماتی که گفتیم، می‌شود از این گزاره‌های فقهی عبور کرد به یک گزاره‌های توصیفی.

شهید صدر در لایه عبور از احکام به قواعد پایه تبیین واضحی از همه اطراف مسئله نکردند که مقداری ما در بحث‌های سابق عرض کردیم، یک نکته‌ای که در تبیین و تکمیل آن نظریه نظام سازی بایستی گفت این است که؛ نظام سازی گاهی عبور از لایه گزاره‌های تجویزی به یک تجویزیات عام است، ما نه یا ده فایده در اجتهاد و تقلید ذکر کردیم.

ممکن است از این نظام سازی به گزاره‌های توصیفی گذر بکنیم؛ یعنی وقتی‌که گفته می‌شود که؛ «من کان له صبیٌ فلیتصبی»، حتماً مبتنی بر یک مصلحت و مفسده‌ای است و زنجیره این مصلحت و مفسده به یک قواعدی در انسان‌شناسی می‌رسد، این هم بر اساس تبعیت ملاکات است، بر اساس استنتاج ارتباط منطقی باید و هست، می‌باشد و اینکه می‌شود از لایه احکام فرعی به احکام کلان تجویزی عبور کرد و می‌شود به احکام توصیفی عبور کرد.

دینی بودن احکام توصیفی بر مبنای حکم شرعی است.

### قواعد پایه احکام

در اینجا سؤالی مطرح است که؛ چرا بعضی جاها قواعد پایه؛ قواعدی که در پشت‌صحنه این احکام است، در آیات و روایات آمده است مثل «**إنَّ الْإنْسانَ لَظلومٌ کفّارٌ**»[[3]](#footnote-3) و بعضی‌اش هم امکان دارد که بگوییم نیامده است، ولی همه آن‌ها به نحوی دینی به شمار می‌آید، منتهی آنی که در متن آمده است؛ علی‌القاعده شناخت آن‌یک ارزشی دارد، آن‌هایی که نیامده است، شناخت مستقیم آن ارزشی ندارد، امّا مبنای این حرکت است، اگر یک نظریه علمی این پایه را بزند، طبعاً چون آن پایه؛ پایه دینی هست؛ این نظریه علمی قابل‌قبول نیست.

زنجیره ملازمات گزاره‌هایی است که از طریق این ملازمات وجود دارد که گاهی می‌شود کشف کرد و گاهی هم نمی‌شود آن قواعد پایه را کشف کرد، علم به سمتی می‌رود که ما را از گزاره‌های تجویزی دور می‌کند، قاعده‌اش بعد می‌گوییم.

1. - سوره مبارکه حدید. آیه 25 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره مبارکه بقره. آیه 239 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره مبارکه ابراهیم. آیه 34 [↑](#footnote-ref-3)